

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بيان مرحوم محقق اصفهاني

مرحوم محقق اصفهاني در حاشيه كفايه در مورد اين كه مرحوم آخوند مي گويند اصل اين است كه متكلم در مقام بيان است، فرموده اند: اصولي كه در محاورات جاري مي شود، دو نوع است: بعضي از اصول مربوط به ظهور وضعي هستند، مثل اصالة الحقيقة؛ اما بعضي از اصول مربوط به ظهور اطلاقي هستند مانند همين مطلب؛ اصالة كون المتكلم في مقام بيان از اصولي است كه عقلا در محاورات خود جاري مي كنند و ما از اين اصل، يك ظهور اطلاقي را استفاده مي كنيم.

نظر مقابل مرحوم آخوند

در مقابل مرحوم آخوند، مرحوم نائيني و به تبع ايشان مرحوم آقاي خويي و هم چنين برخي از بزرگان اصوليين مثل امام (رض) فرموده اند: ما چنين اصلي را به صورت اطلاق و كلي - به اين معنا كه در هر موردی كه شك كرديم متكلم در مقام بيان است، بگوئيم چنين اصلي وجود دارد - نداريم.

بيان مرحوم نائيني

عمده كلام در فرمايشات مرحوم نائيني است؛ ايشان اين تعبير را در «فوائد الاصول» دارند، اما در «اجود التقريرات» چنين چيزي ندارند؛ در «فوائد الاصول» وقتي كه اين مقدمه از مقدمات حكمت مطرح مي شود كه متكلم در مقام بيان باشد، فرموده اند كه **وان لا يكون الاطلاق تطفلياً** اطلاق تطفلي نبايد باشد؛ و اين تعبير در كتاب «اجود التقريرات» نيست؛ مقصود ايشان از اطلاق تطفلي اين است كه اگر در موردی كلام مسوق براي حكمي باشد، يعني متكلم از اول در مقام بيان يك حكمي است، در اين صورت اگر ما نسبت به حكم ديگر بخواهيم اطلاق گيري كنيم، مي شود اطلاق تطفلي؛ و اين اطلاق در اينجا براي ما مورد قبول نيست و عقلا نيز كه در مورد شك مي گويند: اصل اين است كه متكلم در مقام بيان باشد، اين اصل را در مورد اطلاق تطفلي جاري نمي كنند.

مثالي كه ايشان مي زنند، اين است كه در آيه شريفة: **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُوبُ أَحِلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ مَا عَلَّمْتُمُ مِنَ الْجَوَارِحِ**

مکلبین که مراد از «جوارح» یعنی سگ‌هایی که برای صید هستند، (این جوارح را اهل سنت به مطلق جانوران و حیوانات معنا می‌کنند اما بر طبق روایات معتبره ای که ما داریم، «جوارح» در این آیه در مورد کلاب است) - ادامه آیه می‌فرماید: **تعلمونهن** **مما علمکم الله فکلوا مما امسکن...** این سگ‌ها اگر رفتند حیوانی را امساک کردند و گرفتند، بخورید. مرحوم نائینی می‌فرماید: «کلوا» فقط در مقام بیان این است که اگر سگ‌های شکاری حیوانی را آوردند، نیازی به ذبح ندارد؛ یا از این جهت بگوییم اطلاق دارد؛ یا از این جهت که بگوییم اگر محل ذبح را امساک کرده باشند و آورده باشند، نیازی به ذبح نیست؛ آیه در مقام بیان این است که آنچه را که این سگ‌ها گرفته اند، می‌توانید بخورید.

اما از این جهت که ما بگوییم آیه شریفه که می‌گوید «کلوا»، پس جایی را که دهان سگ به آن خورده‌است نیز پاک است؟، خیر، آیه در مقام بیان این جهت نیست. اگر بگوییم آیه می‌گوید: «**فکلوا مما امسکن**» ما یقین داریم که از نظر حلیت صید، اطلاق وجود دارد؛ اما اگر از نظر طهارت شک کنیم که متکلم در مقام بیان است یا نه؟ مرحوم نائینی می‌فرماید: اگر اصالة الاطلاق را بخواهیم در این جهت هم جاری کنیم، می‌شود اطلاق تطفلی؛ و عقلاً چنین سیره‌ای ندارند که اگر متکلم در مقام بیان یک حکمی بود، بگوییم در حکم دیگر که شک داریم متکلم در آن حکم در مقام بیان است یا نه؟ اصالة کون المتکلم فی مقام البیان را جاری کنیم. بعد می‌فرمایند: چطور در مواردی که یقین داریم متکلم در مقام اصل تشریع است، مسئله اصالة الاطلاق را مطرح نمی‌کنید؟

ما می‌دانیم وقتی مولا می‌فرموده **اقیموا الصلاة** در مقام بیان جزئیات صلاة نبوده و بلکه در مقام بیان اصل تشریع است. اینجا نمی‌گوییم شک می‌کنیم که آیا سوره جزء نماز است یا نه؟ خداوند متعال در مقام بیان بوده یا نه؟ اصل عقلانی این است که متکلم در مقام بیان بوده است، پس اصالة الاطلاق را جاری کنیم. خیر، نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم و عقلاً در اینجا چنین اصلی را ندارند. لذا، مرحوم نائینی می‌فرمایند: در این دو مورد، چنین اصل و سیره‌ای از عقلاً نداریم: (1) در موردی که متکلم در مقام بیان اصل تشریع است. (2) در مواردی که کلام مسوق برای یک حکم معین است؛ ولی در غیر این دو مورد، به اصالة الاطلاق تمسک می‌کنیم.

بیان مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی اصل مطلب را از مرحوم نائینی گرفته اند، اما عرض کردیم تعبیری که در کتاب «محاضرات» دارند، تعبیر رسایی نیست؛ ایشان می‌فرمایند: اگر ما در موردی یقین داریم که مولا از جهتی در مقام بیان حکم است، همین مقدار در جریان کافی است، و نسبت به حکم دیگر نمی‌توانیم اصالة الاطلاق را جاری کنیم؛ چون سیره عقلاً نسبت به حکم دیگر در اینجا جریان ندارد. این تعبیر به حسب ظاهر، مقداری با تعبیر مرحوم نائینی فرق می‌کند؛ مرحوم نائینی می‌فرماید: اگر مولا از اول در مقام بیان یک حکم معین خاص باشد، اما ایشان می‌فرماید: اگر ما بدانیم که این حکم را بیان می‌کند؛ مگر این که بگوییم مقصود مرحوم آقای خوئی همان کلام مرحوم نائینی است.

ظاهرش نیز باید همین باشد؛ چون ایشان اصل این تفسیر و نظریه را از مرحوم نائینی گرفته‌اند. در مورد عبارت امام خمینی (رض) نیز ظاهر این است که ایشان هم با توجه به فرمایش مرحوم نائینی این نظر را اختیار کرده‌اند، اما عبارات ایشان نیز یک عبارات واضح و روشنی نیست؛ واضح‌ترین مطلب همان‌طور که گفته شد، عبارت مرحوم نائینی در «فوائد الاصول» است.

نتیجه فرمایش این بزرگان

نکته‌ای که وجود دارد، این است که اگر بخواهیم فرمایش مرحوم نائینی و مرحوم آقای خویی و مرحوم امام را بگوئیم، باب بسیاری از اطلاقات در فقه مسدود می‌شود. وقتی به کلمات فقها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که فقها به اطلاقات ادله تمسک می‌کنند و معمولاً هم امام(ع) در مقام بیان یک حکمی بوده و کلام را برای بیان آن حکم منعقد فرموده است. با این حال، نسبت به حکم دیگر که شک می‌کنیم آیا امام(ع) در مقام بیان است یا نه؟ اصالة الاطلاق را جاری می‌کنند. به عبارت دیگر، گاه از یک تعبیر امام(ع) چند اطلاق‌گیری می‌کنند؛ در حالی که لازمه فرمایش این بزرگان این است که بگوئیم اگر در یک موردی اطلاق داشت، ثابت نیست که سیره عقلاییه بر این باشد که نسبت به حکم دیگر نیز در مقام بیان است و لذا، نباید بیش از یک اطلاق از یک کلام بگیریم.

اشکال

عرض ما این است که این بزرگان می‌فرمایند: اگر کلام متکلم در مقام اصل تشریع باشد، دیگر نمی‌شود به اصالة الاطلاق تمسک کرد؛ اما خودشان در موارد بسیاری در فقه معاملات از این فرمایش خود تخلف کرده‌اند. و ثانیاً: اگر **اذا صیغ الکلام** **لبیان حکم**، می‌فرماید: بالنسبه الي حکم آخر نمی‌توانیم اطلاق‌گیری کنیم و اسم آن را اطلاق تطفلی گذاشته‌اند. بعد فرمودند: **في غير هذين موردین** اطلاق‌گیری می‌کنیم و از کتاب طهارت تا کتاب دیات، تمام مطلقات، از این سنخ سوم است؛ یعنی: **في غير هذين موردین** است.

عرض ما این است که تصادفاً اینطور نیست و اکثر مطلقات یا از نوع اول است یا از نوع دوم؛ و نادراً ممکن است کلامی را پیدا کنید که بگوئید در مقام بیان حکم معین نیست و در نتیجه چندین اطلاق از آن بگیریم. نه، غالباً روایات و آیات و ادله در مقام بیان یک حکم معین بوده‌اند. فقها می‌گویند: نسبت به حکم دیگر چطور؟ می‌گوییم اگر حکم دیگر نیز در اینجا قیدی داشت، امام می‌فرمود. البته در مواردی نسبت به حکم آخر، یقین داریم که اصلاً نمی‌خواهد آن را بیان کند؛ مانند همین آیه شریفه **فکلوا** **مما أمسکن** که یقین داریم کاری به طهارت و نجاست ندارد.

در این موارد نمی‌توانیم اصالة الاطلاق را جاری کنیم؛ اما عرض و اشکال ما این است که وقتی به خود فقها بما هم عقلاً مراجعه می‌کنیم، نه بما هم فقها، که عقلاً در محاورات یک اصولی را جاری می‌کنند؛ به عنوان مثال: اگر متکلمی گفت **اعتق رقبة** و مؤمن یا کافر بودن و... آن را بیان نمی‌کند، اطلاق‌گیری می‌کنیم؛ در هر موردی هم شک کنیم اطلاق‌گیری می‌کنیم. عرض ما این است که بر خلاف آنچه مرحوم نائینی دارند که می‌فرمایند از کتاب الطهارة تا کتاب الديات، تمام مطلقات، از غیر این دو مورد است؛ به نظر ما عکس این قضیه است.

مطلقات یا از نوع اول است که یکی از آنها **احل الله البيع** است و در بسیاری از موارد به آن تمسک شده است؛ و اگر از این نیز صرف‌نظر کنیم، نوع دوم فراوان است. بله، عرض کردم تنها موردی که استثنا می‌کنیم، موردی است که یقین داریم در مقام بیان نیست؛ اما اگر شک کردیم، عقلاً اصل را جاری می‌کنند. در آیه شریفه **«فکلوا مما أمسکن علیکم»** یقین داریم که در مقام بیان مسئله طهارت و نجاست نیست؛ اما این از محل کلام خارج است؛ محل کلام این است که نسبت به حکم دیگر، مثلاً متکلم گفت مؤمنین را برای اطعام بیاور؛ شک می‌کنیم که بین عالم و جاهل، یا ایرانی و غیر ایرانی و یا... فرق است؛ اصالة الاطلاق را جاری می‌کنیم؛ فقط در موردی که یقین داریم در مقام بیان آن نیست، اصالة الاطلاق جریان ندارد. و السلام.